



امام صادق (ع) را بهتر بشناسیم

مشخصات کتاب

مؤلف: محمد

اکبری

الله

ناشر: ماهنامه کوثر

مقدمه

نام شریفش جعفر، کنیه‌اش ابو عبدالله و ابواسماعیل و لقبهایش فاضل، قائم، طاهر، کافل، منجی و مشهورترین آنها صادق بود. در روز جمعه هفدهم ربیع الاول سال 83 هجری قمری هنگام طلوع فجر در مدینه چشم به جهان گشود و در بیست و پنجم شوال سال 148 هجری قمری در سن شصت و پنج سالگی در مدینه چشم از جهان فرو بست و در کنار پدر و جد (امام باقر و امام سجاد (علیه السلام) و عموی جدش (امام حسن مجتبی (ع) در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. پدرش 26 ساله بود که او زاده شد. دوازده سال از عمر شریفش را در کنار جدش امام سجاد (علیه السلام) و نوزده سال را در کنار پدرش امام باقر (علیه السلام) گذراند. مدت امامت آن گرامی 34 سال بود که حدود هجده سال آن (132 - 114 ه) همزمان با حکومت امویان بود و شانزده سال آن (132-148 ه) همزمان با حکومت عباسیان. آن حضرت با پنج تن از خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک (105-125 ه)، ولید بن یزید (126-125 ه)، یزید بن ولید (1267 ه)، ابراهیم بن ولید (127 ه) و مروان بن محمد ملقب به حمار (127-132 ه) و دو تن از خلفای بنی عباس ابوالعباس سفاح (136-132) و ابوجعفر منصور (136-158 ه) معاصر بود. در مدت امامت آن حضرت در قلمرو اسلام



حوادث مهمی روی داد. تنی چند از علویان علیه حکومت وقت قیام کردند. زید بن علی بن الحسین پسر امام سجاد (علیه السلام) در سال 121 هجری علیه هشام بن عبدالملک اموی در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید. یحیی پسر زید نیز چند سال بعد در خراسان قیام کرد و کشته شد. محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه نوه امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز در سال 145 هجری علیه حکومت عباسی علیه منصور دوانیقی در مدینه قیام کرد ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد. برادر این محمد، ابراهیم بن عبدالله هم در همان سال در بصره علیه منصور قیام کرد و کشته شد. از جمله مهمترین حوادث سیاسی اجتماعی دوران امامت امام صادق (علیه السلام) انتقال حکومت از امویان به عباسیان بود. عباسیان که از سال 100 هجری یک نهضت فرهنگی پنهانی را بنیاد کرده بودند و علیه امویان در خراسان مخفیانه تبلیغ می کردند سرانجام در سال 129 هجری به یک قیام نظامی به رهبری ابومسلم خراسانی دست زدند و در سال 132 هجری ابوالعباس سفاح را در کوفه به خلافت رساندند و در همان سال مروان حمار آخرین خلیفه اموی در مصر به دست سپاه خراسان کشته شد. در دوره امامت امام صادق (علیه السلام) مسلمانان بیش از پیش به علم و دانش روی آوردند و در بیشتر شهرهای قلمرو اسلام به ویژه در مدینه، مکه، کوفه، بصره و... مجالس درس و مناظره‌های علمی دایر و از رونق خاصی برخوردار گردید. در این مدت و با استفاده از فرصت به دست آمده امام صادق (علیه السلام) توانست علوم و معارف اهل بیت را بیان کرده در همه جا منتشر کند. سفرهای اجباری و اختیاری امام به عراق و به شهرهای حیره، هاشمیه و کوفه و مدتی اقامت در کوفه و برخورد با اربابان دیگر مذاهب فقهی و کلامی نقش بسزایی در معرفی علوم اهل بیت و گسترش آن در جامعه داشت. در این شهرها مدینه، کوفه، حیره، هاشمیه و مکه در ایام حج گروههای مختلف برای فراگیری دانش نزد آن حضرت می آمدند و از دریای دانش او بهره می بردند. بزرگان اهل سنت چون مالک بن



انس، ابوحنیفه، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابن جریح، روح ابن قاسم و... ریزه خوار خوان دانش بیکران او بودند. آن اندازه که دانشمندان و راویان از او حرف و حدیث نقل کرده و از دانش وی بهره برده‌اند از هیچ یک از دیگر ائمه و دیگر خاندان اهل بیت، آن اندازه نقل نکرده‌اند. هیچ محدث و فقیهی به اندازه آن حضرت مساله پاسخ نگفته است. بر خورد وی با گروه‌های مختلف مردم سبب شد که آوازه شهرتش در دانش و بینش دینی، علم و تقوی، سخاوت و جود و کرم و... در تمام قلمرو اسلام طنین انداز شود و مردم از هر سو برای استفاده از دانش بیکران وی رو سوی او کنند. دانشمندان علم حدیث شمار کسانی را که مورد اعتماد بوده‌اند راویان ثقه و از آن حضرت حدیث نقل کرده‌اند تا چهار هزار نفر را نوشته‌اند. ظاهراً نخستین بار ابن عقده این شمارش را انجام داده است. (نک مناقب، 4 / 369 دارالاضواء) شیخ طوسی در کتاب رجال خود سه هزار ودویست و سی و چهارتن از این راویان از جمله دوازده زن را نام برده است. (نک: رجال طوسی، اصحاب الصادق(ع) در این دوره علوم و فلسفه ایرانی، هندی و یونانی به حوزه اسلامی راه یافت و بازار ترجمه علوم گوناگون از زبانهای مختلف به زبان عربی گرم و پررونق گردید. همچنین مکتبهای کلامی و فرقه‌های مذهبی و فقهی در این عصر پایه گذاری شد. مناظرات امام صادق(علیه السلام) با اربابان دانشهای گوناگون چون پزشکان، فقیهان، منجمان، متکلمان، صوفیان و... به ویژه مناظرات وی با ابوحنیفه مشهور و در منابع شیعه و سنی ثبت است. (نک مناقب: 4 / 305 - 233، کشف الغمه: 2 / 430 - 367) به عنوان مثال چگونگی گردش خون در بدن و وظائف گلبولها را امام صادق(علیه السلام) دست کم هزار سال پیش از دانشمندان غربی بیان کرده است. (بنگرید: توحید مفضل).



بیشتر شمایل آن حضرت مثل پدرش امام باقر(علیه السلام) بود. جز آنکه کمی باریکتر و بلندتر بود. مردی بود میانه بالا، افروخته روی، پیچیده موی و پیوسته صورتش چون آفتاب می درخشید. در جوانی موهای سرش سیاه بود. بینی اش کشیده و وسط آن اندکی برآمده بود و برگونه راستش خال سیاهی داشت. محاسن آن جناب نه زیاد پرپشت و نه زیاد تنک بود. دندانهایش درشت و سفید بود و میان دو دندان پیشین آن گرمی فاصله داشت. بسیار لبخند می زد و چون نام پیامبر برده می شد رنگ رخسارش زرد و سبز می شد. در پیری سفیدی موی سرش بر وقار و هیبتش افزوده بود.

آراستگی ظاهر

بسیار با ابهت بود. چندانکه چون دانشمندان زمانش به قصد پیروزی بر او برای مناظره های علمی به دیدارش می رفتند، با دیدن او زبانشان بند می آمد. همواره با وقار و متین راه می رفت و به هنگام راه رفتن عصا در دست می گرفت. ظاهرش همیشه مرتب و لباسش اندازه بود. به وضع ظاهر خود بسیار اهمیت می داد. موهای سر و صورتش را هر روز شانه می زد. عطر به کار می برد و گل می بوئید. انگشتری نقره با نگین عقیق در دست می کرد و نگین عقیق بسیار دوست می داشت. هنگام نشستن گاه چهار زانو می نشست و گاه پای راست را بر ران چپ می نهاد. در اتاقش نزدیک در و رو به قبله می نشست. لباسهایش را خود تا می کرد. گاه بر تخت می خوابید و گاه بر زمین. چون از حمام بیرون می آمد لباس تازه و پاکیزه می پوشید و عمامه می گذاشت.

لباس پوشیدن



در لباس پوشیدن هم ظاهر را حفظ می کرد و هم توانایی مالی را و می فرمود: «بهترین لباس در هر زمان، لباس معمول مردم همان زمان است.» هم لباس نو می پوشید و هم لباس وصله دار. هم لباس گران قیمت می پوشید و هم لباس کم بها و می فرمود: «اگر کهنه نباشد، نو هم نیست.» لباس کم بها و زبر را زیر و لباس نرم و گران قیمت را روی آن می پوشید و چون «سفیان ثوری زاهد به وی اعتراض کرد که «پدرت علی (علیه السلام) لباسی چنین و گرانبها نمی پوشید» فرمود: «زمان علی (علیه السلام) زمان فقر و نداری بود و اکنون همه چیز فراوان است. پوشیدن آن لباس در این زمان لباس شهرت است و حرام خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و چون به بنده اش نعمتی می دهد، دوست دارد بنده اش آن را آشکار کند. سپس آستین را بالا زد و لباس زیر را که زبر و خشن بود، نشان داد و فرمود: «لباس زبر و خشن را برای خدا پوشیده ام و لباس روئین را که نو و گرانبها است برای شما.» هنگام احرام وانجام فریضه حج برد سبز می پوشید و به گاه نماز پیراهن زبر و خشن و پشمین. لباس سفید را بسیار دوست داشت و چون به دیدن دیگران می رفت آن را برتن می کرد. نعلین زرد می پوشید و به کفش زرد رنگ و سفید علاقه مند بود.

غذا خوردن

به هنگام غذا خوردن چهار زانو می نشست و گاهی هم بر دست چپ تکیه می کرد و غذا می خورد. رعایت بهداشت را به ویژه به هنگام غذا خوردن بسیار مهم می شمرد. همواره هم پیش از غذا خوردن دستانش را می شست و هم بعد از غذا، با این تفاوت که پیش از غذا دستانش را بعد از شستن، با چیزی چون حوله خشک نمی کرد ولی پس از غذا آنها را می شست و خشک می کرد. اگر هنگام غذا خوردن دستانش تمیز بود آنها را نمی شست. همیشه غذا را با گفتن «بسم الله شروع می کرد و با جمله «الحمد لله به پایان می برد. نیز غذا را



با نمک آغاز و با سرکه تمام می کرد. به هنگام خوردن غذا «الحمد لله بسیار می گفت و نعمتهای خدا را سپاس می گفت. غذا را داغ نمی خورد بلکه صبر می کرد تا معتدل شود، میل می کرد. به وقت خوردن از آن قسمت ظرف که مقابلش بود غذا می خورد. هیچگاه در حال راه رفتن غذا نمی خورد. و هیچ وقت شام نخورده نمی خوابید. همواره به اندازه غذا می خورد و از پرخوری پرهیز می کرد. بعد از غذا خوردن خلال می کرد.

عبادت

امام صادق (علیه السلام) از اعظم عباد و اکابر زهاد بود. از سه حال خارج نبود: یا روزه داشت، یا نماز می خواند و یا ذکر می گفت. چون روزه می گرفت بوی خوش به کار می برد و بعد از ماه رمضان بی درنگ زکات فطره روزه خود، خانواده و خدمتکارانش را می پرداخت. شبهای قدر را اگرچه مریض بود تا صبح در مسجد به نیایش و عبادت می گذراند. چون نیمه شب برای خواندن نماز شب بر می خاست با صدای بلند ذکر می گفت و دعا می خواند تا اهل خانه بشنوند و هر کس بخواهد برای عبادت برخیزد. هنگامی که ماموران حکومت برای دستگیری وی شبانه از دیوار منزلش وارد می شدند، او را در حال راز و نیاز با توانای بی همتا یافتند. آن گرامی ذکر رکوع و سجود را بسیار تکرار می کرد. امام صادق (علیه السلام) خداوند را همه جا حاضر و او را بر اعمال خود ناظر می دانست. از این رو به گاه نیایش مجذوب خداوند می شد. مالک بن انس می گوید: «با امام صادق بر او درود خدای باد حج گزاردم، به هنگام تلبیه هرچه می کوشید تا لبیک بگویند، صدایش در گلو می ماند و چنان حالتی به او دست می داد که نزدیک بود از مرکبش به زیر افتد. گفتم: چاره ای نیست باید لبیک گفت. فرمود: چگونه جرات کنم لبیک بگویم، می ترسم خداوند



بگوید: «نه لیک چون زبان به لیک می گشود، آن قدر آن را تکرار می کرد که نفسش بند می آمد. قرآن را بسیار بزرگ می داشت و آن را در چهارده بخش قرائت می فرمود.»

برنامه زندگی (کار)

امام صادق (علیه السلام) در زندگی برنامه ای منظم داشت و هر کاری را به موقع انجام می داد؛ چنانکه خود فرمود: «بی حیا بی ایمان است و بی برنامه بی چیز» مجلس درس و بحث و مناظره ها و مذاکرات علمی با شاگردان، یاران و سران مذاهب دیگر وقت معینی داشت و پرداختن به امور زندگی و کار در مزرعه و باغ نیز وقت خاص خودش را. آن حضرت یاران و پیروان خود را به کسب مال حلال تشویق می کرد و از آنان می خواست که در کار خود کوشا باشند و از هرگونه تنبلی و کسالت دوری کنند. کار کردن و تجارت را موجب عزت و سربلندی انسان می دانست و می فرمود: «صبح زود برای به دست آوردن عزت خود بروید.» ولی تاکید می کرد که تجارت باید سالم باشد و کسب در آمد از راههای درست و مشروع باشد. آن گرامی هرگونه کوشش و تلاش را برای توسعه زندگی خود و خانواده، حج و زیارت رفتن، صدقه دادن و صلّه رحم کردن را تلاش برای آخرت می دانست نه دنیا. تنها به کار و کوشش سفارش نمی کرد، بلکه خود نیز کار می کرد و در روزهای بسیار گرم تابستان، عرق ریزان در مزرعه و باغ خود کار می کرد. باغش را بیل می زد و آبیاری می کرد. یکی از یارانش می گوید: «آن حضرت را در باغش دیدم، پیراهنی تنگ، زبر و خشن در برو بیل در دست باغ را آبیاری می کرد و عرق از سرو صورتش سرازیر بود. گفتم: «اجازه بفرمایید من کار را انجام دهم.» فرمود: «من کسی را دارم که این کارها را انجام دهد، ولی دوست دارم که مرد در راه به دست آوردن روزی حلال از گرمی آفتاب آزار ببیند و خداوند ببیند که من در پی روزی حلال هستم.» یکی از یارانش که آن حضرت را در یک روز بسیار گرم



تابستان دید که کار می کند، معترضان گفت: «فدایت شوم، شما با مقام والایی که نزد خداوند داری و خویشاوندی نزدیکی که با پیغمبر داری، در چنین روزی، این گونه سخت کار می کنی؟» امام (علیه السلام) پاسخ داد: «در طلب روزی حلال بیرون آمدم تا از چون تویی بی نیاز شوم.» امام صادق (علیه السلام) هم خود کار می کرد و هم غلامان و خدمتکاران خود را به کار و می داشت و هم کارگران روز مزد را به کار می گرفت. هر وقت کارگری را به کار می گرفت پیش از خشک شدن عرقش مزدش را می پرداخت. هنگام برداشت خرما هم در جمع آوری آن کمک می کرد و هم در وزن کردن آن. و هم به هنگام فروش و تقسیم بر فقرا و نیازمندان.

تجارت

امام صادق (علیه السلام) نه تنها پیروان و یارانش را به کارهای درست و تجارت صحیح تشویق می کرد بلکه خود نیز گاهی به تجارت می پرداخت. اما نه به دست خویش. بلکه سرمایه اش را در اختیار کارگزاران و افراد مطمئن قرار می داد تا با آن تجارت کنند. چون می شنید که سودی برده و روزی به او رسیده شادمان می شد. با این حال بر تجارت سالم بسیار تاکید داشت و هنگامی که کارپرداز وی مصادف که با سرمایه وی به تجارت مصر رفته بود، با سودی کلان باز گشت فرمود: «این سود خیلی زیاد است با کالاها چه کردید که چنین سود هنگفتی به دست آوردید؟» مصادف پاسخ داد: «چون به مصر نزدیک شدیم از کاروانهای که از مصر می آمدند از وضع کالای خویش پرسیدیم. دانستیم که این کالا مورد نیاز مردم مصر است و در بازار آنجا بسیار نایاب است. از این رو با هم پیمان بستیم که کالایمان را جز در برابر هر یک دینار سرمایه یک دینار سود، کمتر نفروشیم، این بود که سود زیادی بردیم.» امام (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله، علیه مسلمانان هم پیمان می شوید



که کالایتان راجز در برابر هر دینار سرمایه یک دینار سود کمتر نفروشید!» سپس اصل سرمایه‌اش را برداشت و فرمود: «من را به این سودنیازی نیست. ای مصادف، چکاچک شمشیرها از کسب روزی حلال آسان‌تر است.» چون امام (علیه السلام) این گونه سود بردن را اجحاف در حق مسلمانان می‌دانست به کارگزار خود اعتراض کرد و از آن سود چیزی بر نگرفت.

بخشش به نیازمندان

امام (علیه السلام) با آن همه تاکید و تلاش در به دست آوردن روزی حلال، بسیار بخشنده و کریم بود. یاران و پیروان خود را به بخشش سفارش می‌کرد و تاکید می‌فرمود یاور درماندگان و دستگیر در راه ماندگان باشند. او خود نیز عملاً چنین بود. پیوسته می‌فرمود: «مال با صدقه کم نمی‌شود.» امام بی‌توجهی به مؤمنان نیازمند را کوچک شمردن آنان می‌دانست و کوچک شمردن آنها را توهین به اهل بیت پیامبر (ص). حضرت صادق (علیه السلام) از راههای مختلف به خویشان و دیگر مردم نیازمند کمک می‌کرد. گاه نهانی صدقه می‌داد و گاه آشکار؛ گاه توسط کسی می‌فرستاد و گاه خود می‌برد. گاهی نیز غذا می‌پخت و افراد را به خوردن دعوت می‌کرد. شبانگاه، که تاریکی شب سایه می‌گسترده و مردم می‌خفتند، امام (علیه السلام) همچون پدران زنیلهای نان و گوشت بر دوش می‌گذارد، کیسه‌های درهم و دینار در دست می‌گرفت، ناشناس به سراغ نیازمندان می‌رفت و غذا و پول را میان آنها تقسیم می‌کرد. معلی، یکی از ارادتمندان امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: «امام (علیه السلام) در شبی که باران نم‌نم می‌بارید از خانه به قصد سقیفه بنی ساعده بیرون رفت. من پنهانی دنبالش رفتم. در میان راه، ناگاه چیزی بر زمین افتاد. فرمود: «بسم الله، خدایا به من بازش گردان. جلو رفتم و سلام کردم، فرمود: معلی هستی؟ گفتم: آری، فدایت شوم.



فرمود: «با دستانت جستجو کن، آنچه یافتی به من بده. جستجو کردم، نانهای پراکنده‌ای یافتم. وقتی آنها را به امام (علیه السلام) می‌دادم کیسه‌ای پر از نان بر دوشش دیدم. گفتم: اجازه بفرمایید من آن را بردارم. فرمود: من به حمل آن سزاوارترم، ولی با من بیا. سپس به سقیفه بنی ساعده رفتیم و مردمی را خفته یافتیم. امام (علیه السلام) کنار هر نفر یک یا دو نان گذاشت و برگشتیم.» علاوه بر آنچه امام خود شبانه به نیازمندان می‌داد، گاه به واسطه دیگران نیز اموالی برای آنان می‌فرستاد و می‌گفت: «به گیرنده نگوئید من داده‌ام بر صدقه پنهانی تاکید می‌کرد و آن را بسیار دوست داشت. فضل بن ابی قره می‌گوید: «امام کیسه‌های پول را به کسی می‌داد و می‌فرمود: اینها را به فلانی و فلانی از بنی هاشم بده و بگو از عراق برایتان فرستاده‌اند.» آن شخص می‌برد و باز می‌گشت. امام می‌پرسید: چه گفتند؟ پاسخ می‌داد: گفتند: به سبب نیکی‌ات به خویشان پیامبر (ص)، خدای پاداش نیکت دهد.» بخششهای شبانه امام ادامه داشت و گیرندگان دهنده را نمی‌شناختند؛ تنها پس از درگذشت امام دریافتند که یاور آنان که بوده است. افزون بر این، امام آشکارا نیز از مستمندان دستگیری می‌کرد. یک بار چهارصد درهم و یک انگشتی به ارزش ده هزار درهم به فقیری بخشید. امام صادق (که درود خدا و فرشتگانش بر او باد) در صدقه دادن روشی ویژه داشت؛ اگر گیرنده به آنچه می‌گرفت قانع بود و خدای را سپاس می‌گفت، امام بیشتر به او می‌بخشید؛ و اگر آن را کم می‌دانست یا به جای شکر خدای از امام تشکر می‌کرد، دیگر چیزی به او نمی‌داد. مسمع بن عبدالملک گوید: «روزی خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم و انگور می‌خوردیم. نیازمندی آمد و چیزی خواست. امام (علیه السلام) خوشه‌ای انگور به وی داد. نیازمند گفت: نیازی به این ندارم پول بدهید! امام چیزی به او نداد و فرمود: خدای روزی دیگران را زیاد کند. نیازمند رفت و دوباره باز آمد و گفت: همان خوشه انگور را بدهید. امام چیزی به او نداد و فرمود: خدای روزیت را زیاد کند. سپس نیازمند دیگری



آمد. امام (علیه السلام) سه دانه انگور به وی داد. نیازمند گرفت و گفت: سپاس خدای را که این روزی ام کرد. امام فرمود: صبر کن، پس دو دست خود را پر از انگور کرده، به او داد. تهیدست انگورها را گرفت و گفت: سپاس خدایی را که این روزی ام کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بمان. سپس پولی که حدود بیست درهم بود، به او داد. نیازمند گرفت و گفت: خدایا، تو را سپاس. این تنها از طرف تو است. امام فرمود: بمان. سپس پیراهن خود را به او بخشید و فرمود: این را بپوش! مرد تهیدست پیراهن را گرفت، پوشید و گفت: سپاس خدایی که مرا پوشاند... ای اباعبدالله، خدایت پاداش نیک دهد. جز این برای امام دعای دیگری نکرد و ما گمان کردیم که اگر امام را دعا نمی کرد همچنان به او چیز می بخشید.» امام (علیه السلام) همچنین از محصول باغهای خود نیز به نیازمندان، رهگذران و همسایگان می بخشید. امام باغی به نام چشمه «ابی زیاد» داشت که سالانه چهار هزار دینار درآمد داشت. آن قدر از آن می بخشید که تنها چهارصد دینار باقی می ماند. این باغ ماجرای شگفت دارد. یکی از یاران امام (علیه السلام) به وی گفت: «شنیده ام در باغ چشمه ابی زیاد کاری شگفت می کنی، دوست دارم از زبان شما بشنوم.» امام فرمود: «آری، چون خرماها می رسد، فرمان می دهیم دیوارهای باغ را سوراخ کنند تا مردم وارد شوند و از میوه آن بخورند.» و نیز فرمان می دهیم «ده ظرف خرما، که بر سر هر یک ده نفر می توانند بنشینند، آماده کنند و چون ده نفر بخورند، ده تن دیگر بیایند و هر نفر یک مد خرما می خورند.» سپس فرمان می دهیم به تمام همسایگان باغ، از پیرمرد و پیرزن و مریض و کودک و زن و همه کسانی که توانایی آمدن نداشته اند، یک مد خرما بدهند. سپس مزد باغبانان و کارگران و سرپرستان باغ را می دهیم و باقیمانده محصول را به مدینه می آورم و بین نیازمندان و آبرومندان به اندازه نیازشان تقسیم می کنم؛ و در پایان از چهار هزار دینار، چهارصد دینار برایم باقی می ماند. امام صادق (علیه السلام)، افزون بر این بخششها، بسیار میهمانی می داد. شاگردان، پیروان



خویشاوندان، غریبان و رهگذران را به میهمانی می خواند و اطعام می کرد. خانه اش منزلگاه غریبان و مسافران بود. میهمانی دادن را بسیار دوست داشت. اطعام را از آزاد کردن بنده بهتر می دانست. او به پیروانش سفارش می کرد که خویشان و همسایگان و دوستان خویش را اطعام کنند. امام (علیه السلام) به اندازه ای میهمانی می داد که می توان گفت، بیشتر اوقات میهمان داشت. مردم می گفتند: «جعفر بن محمد به اندازه ای مردم را اطعام می کند که برای خانواده اش چیزی باقی نمی ماند.» امام صادق (علیه السلام) وقتی نمی خواست کسی را به خانه ببرد، تعارف نمی کرد. چون میهمانان بر سر سفره می نشستند، تعارف می کرد که بیشتر بخورند و هر چه بیشتر می خوردند، شادمان تر می شد. گاه خود از میهمانان پذیرایی می کرد. و کارهای آنها را انجام می داد، سر سفره گوشتها را جدا می کرد و در برابر میهمانان می گذاشت. خود برای میهمانان غذا می نهاد و حتی به دست خود برای آنها لقمه می گرفت. بسیار اتفاق می افتاد که وقتی مجلس درس و مناظره تمام می شد، موقع غذا خوردن بود. شاگردان و حاضران در محفل را نگه می داشت و با آنها غذا می خورد. در مقابل میهمانان بسیار خوشرو و خوشرفتار بود. و فقیر و غنی را باهم دعوت می کرد. گاه به میهمانان غذای بسیار لذیذ می داد و گاه غذای ساده و معمولی. در پاسخ یکی از یاران در این مورد، فرمود: من به اندازه توانم غذا می دهم. چون خدای روزی زیاد برساند، طعام نیکو می دهم؛ و چون روزی کم برسد، با غذای معمولی اطعام می کنم. چون میهمانی می داد غذایش هم خوب بود و هم زیاد. میهمانان را بزرگ می داشت و از حضور آنها اظهار شادمانی می کرد. به هنگام آمدن میهمانان، به آنها خوش آمد می گفت و در باز کردن و وانهادن بارشان به آنها کمک می کرد. هنگام رفتن میهمانان، در بستن بار و بنه به آنها کمک نمی کرد و خدمتکارانش را نیز از کمک کردن به آنها باز می داشت. چون سبب را می پرسیدند می فرمود: ما خاندانی هستیم که میهمانان را بر رفتن از منزلمان یاری نمی دهیم.



شجاعت

امام صادق (علیه السلام) از نسل علی بود و در شجاعت بی نظیر. او شجاعت و پایداری را از پدران خود به ارث برده بود. در مقابل زورمندان و امیران از گفتن حق پروا نداشت. روزی منصور، خلیفه عباسی، از مگسی در مانده شد و از وی پرسید: چرا خداوند مگس را آفرید؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: «تا جباران را خوار کند.» وقتی «داوود بن علی، فرماندار مدینه، معلی بن خنیس را کشت، شمشیر برگرفته به کاخ امارت رفت؛ حقیقتش را مطالبه کرد؛ قاتل «معلی را به قصاص کشت. ماموران حکومت خانه‌اش را به آتش کشیدند، در میان شعله‌های آتش قدم می‌زد و می‌فرمود: «من فرزند ابراهیم خلیلم وقتی که فرماندار اموی مدینه در حضور بنی هاشم و در خطبه‌های نماز علی (علیه السلام) را دشنام داد و همه بنی هاشم سکوت کردند، امام (علیه السلام) چنان پاسخ کوبنده‌ای به او داد که فرماندار بی‌آنکه خطبه را تمام کند راه خانه پیش گرفت.

مهابت، گذشت و بردباری

امام (علیه السلام) مهابتی خدادادی داشت، چهره‌اش نورانی بود و نگاهش نافذ. عبادت بسیار سبب شده بود ابهتش دلها را جذب کند. عظمت و مهابت وی چنان بود که ابوحنیفه بر منصور وارد شد و امام (علیه السلام) حضور داشت، به گفته خودش چنان تحت تاثیر هیبت امام (علیه السلام) قرار گرفت که مهابت منصور با آن همه خدم و حشم در برابر آن هیچ بود. یکی از دانشمندان علم کلام، که بسیار بر خود می‌بالید و خود را برای مناظره با آن حضرت آماده کرده بود، چون چشمش به امام افتاد چنان تحت تاثیر قرار گرفت که حیران ماند و زبانش بند آمد. امام با وجود شجاعت و مهابت و قوت قلبی که داشت، در برخورد با مردم و خدمتکارانش بسیار بردبار و با گذشت بود و بدی را با نیکی پاسخ می‌داد. رفتارش



با دیگران، حتی خدمتکاران بسیار ملایم و مهربانانه بود. خوشرو و خوش رفتار بود و ملایمت و نرمی معیار رفتارش شمرده می شد. روزی غلامش، که در پی کاری رفته بود، دیر کرد. امام (علیه السلام) در پی اش گشت و او را خوابیده یافت. نه تنها با او درشتی نکرد، بلکه کنارش نشست و او را باد زد تا بیدار شد. آنگاه به او فرمود: «تو را نشاید هم شب بخوابی هم روز، شب بخواب و روز کار کن.» گاه حتی بیش از این گذشت نشان می داد، به نماز می ایستاد و برای بد کننده از خدا آمرزش می طلبید. روزی شخصی که، امام را نمی شناخت، او را به دزدی متهم کرد. امام (علیه السلام) وی را به خانه برد و هزار درهم به او داد. چون شخص شرمنده و عذرخواه بازگشت و درهم ها را پس آورد، امام آن را نپذیرفت.

صبر

امام صادق (علیه السلام) در برابر سختیها و مصیبتها بسیار پایدار بود. در برابر سختیهایی که حکومت برایش ایجاد می کرد و گاه حتی شبانه به منزلش می ریختند و به مرگ تهدیدش می کردند، استوار بود. او در غم از دست دادن فرزندان بسیار صبور بود. روزی با میهمانانش بر سر سفره بود که خبر درگذشت پسر بزرگش اسماعیل را آوردند. با آنکه اسماعیل را بسیار دوست داشت نه تنها بی تابی نکرد، بلکه با میهمانان نشست، لبخند زد، پیش میهمانان غذا گذاشت و آنها را به خوردن تشویق کرد و از روزهای دیگر بهتر غذا خورد. میهمانان از این که او را غمگین ندیدند تعجب کردند و سبب را پرسیدند. حضرت فرمود: «چرا چنین نباشم، راستگوترین راستگویان به من خبر داده است که من و شما خواهیم مرد.» چون کودکش مریض شده بود، غمگین بود و چون کودک درگذشت، اندوه را به کناری نهاد و به جمع یاران پیوست. پرسیدند: «تا کودک بیمار بود، غمگین بودی و چون درگذشت، غم از چهره زدودی؟» فرمود: «ما خاندانی هستیم که پیش از وقوع مصیبت اندوهگین



می شویم و چون فرمان حق در رسد به قضا رضا می دهیم و تسلیم فرمان حق هستیم. در فراق از دست دادن یاران و خویشاوندان اشک می ریخت، ولی پیوسته راست قامت بود. در شهادت عمویش «زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)» گریست. در گرفتاری، شکنجه‌ها و شهادت عموزادگانیش گریست، ولی همچنان پایدار ایستاد.

تواضع

امام (علیه السلام)، با همه شرافت نسب و جلالت قدر و برتری دانشی که داشت، بسیار متواضع بود و در میان مردم چون یکی از آنان بود. به دست خویش خرما وزن می کرد. باغ خود را بیل می زد؛ آبیاری می کرد. چهارپا سوار می شد. و اجازه نمی داد حمام را برایش قرق کنند. چون بندگان بر زمین می نشست و غذا می خورد. و خود از میهمانانش پذیرایی می کرد. روزی برای دلجویی و دیدار به منزل یکی از بنی هاشم می رفت که کفشش پاره شد. کفش پاره را به دست گرفت و با یک پای برهنه تا مقصد رفت. یتیمان را نوازش و سرپرستی می کرد.

صله رحم

بر خورد خوب در برابر رفتار بد و مهربانی در مقابل خشونت، معیار رفتارش بود. او می کوشید کینه‌ها را از دلها بشوید و پیوندهای بریده را دوباره برقرار سازد. از جمله سجایای اخلاقی امام (علیه السلام) این بود که از خطاکار در می گذشت و پیوندش را با کسی که از او بریده بود، برقرار می کرد. آنگاه که بین آن حضرت و «عبدالله بن الحسن نوه امام حسن (علیه السلام) مشاجرهای در گرفت؛ عبدالله با آن حضرت درشتی کرد. وقتی دوباره یکدیگر را دیدند، امام حال عبدالله را پرسید. وی خشمگینانه گفت: «خوبم. امام فرمود: «آیا نشنیده‌ای



که صلہ رحم حسابرسی قیامت را سبک می کند.» به گاه مرگ وصیت کرد تا به «حسن افضس ، پسر عموی آن حضرت که به قصد کشتن امام (علیه السلام) به ایشان حمله کرده بود، هفتاد دینار بدهند.

کمک مالی برای برقراری صلح و آرامش

او تنها برای برقراری پیوند و محبت بین خود و خویشاوندانش تلاش و از خود گذشتگی نمی کرد، بلکه برای برقراری دوستی بین دیگر مردم، به ویژه شیعیانش، نیز می کوشید. از مال خویش مبلغی به یارانش داده بود تا هرگاه پیروانش با هم به نزاع برخیزند به آنها بدهند و بینشان آشتی برقرار سازند.

همدردی با مردم

نه تنها خود را در غم و شادی نزدیکان و یاران و پیروانش شریک می دانست، بلکه با تمام مردم همدردی می کرد. وقتی در مدینه نرخها بالا رفته بود به وکیل خرجش فرمان داد تا مواد غذایی موجود را بفروشد و مانند سایر مردم روزانه غذا تهیه کند. «معتب می گوید: چون در مدینه نرخها بالا رفت، امام به من فرمود: چقدر مواد غذایی داریم؟ گفتم: «چند ماهی را کفایت می کند. فرمود: آنها را بفروش. گفتم: مواد غذایی در مدینه نایاب است. فرمود: آن را بفروش و بعد مانند مردم هر روز مواد غذایی خریداری کن. ای معتب، نیمی از خوراک خانواده ام را گندم قرار بده و نیمی را جو؛ خدا می داند من می توانم به آنها نان گندم بدهم ولی دوست دارم خداوند ببیند که برای اداره زندگی ام خوب برنامه ریزی کرده ام. نه تنها دستگیر خویشاوندان، شیعیان و عموم مسلمانان بود؛ بلکه نیازمندان غیر مسلمان را نیز کمک می کرد. «معتب می گوید: بین مکه و مدینه همراه امام بودم. به مردی



برخوردیم که خود را زیر درختی انداخته بود، امام فرمود: «به طرف او برویم، می ترسم تشنگی وی را از پای درآورده باشد.» راهمان را کج کردیم و به سوی او رفتیم؛ مردی مسیحی بود با موهای بلند. امام (علیه السلام) از او پرسید: «تشنه‌ای؟» گفت: «آری امام فرمود: ای مصادف، آبش بده. من پیاده شدم و سیرابش کردم. سپس سوار شدیم و رفتیم. من گفتم: این مرد مسیحی بود، آیا به مسیحی هم کمک می‌کنی؟! فرمود: در چنین حالتی آری. به هنگام فتنه از مدینه خارج می‌شد و به یکی از باغهایش می‌رفت و چون شورش فرو می‌نشست و آرامش برقرار می‌شد، به مدینه باز می‌گشت.